شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال هفدهم
۰۶ دی ماه ۱۴۰۴
۰۶ رجب ۱۴۴۷
شماره ۴۶۶۲

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
● صاحب امتیاز شهرداری مشهد
● مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
● سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی ۵-۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱
● نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹


**اوقات شرعی مشهد**

| | | | |
|---|---|---|---|
| ● اذان ظهر ۱۱:۳۲:۴۲ | ● غروب آفتاب ۱۶:۲۳:۴۱ | ● اذان مغرب ۱۶:۴۴:۰۹ | |
| ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۷:۲۱ | ● اذان صبح فردا ۰۵:۱۱:۰۱ | ● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۱:۴۲ | |

**امام صادق(ع):**

**غیبت نکن که از تو غیبت می شود و برای برادرت چاه مَکَن که خود در آن می افتی، زیرا با هر دست بدهی، با همان دست، پس می‌گیری.**

دانشنامه قرآن و حدیث جلد ۱۸، صفحه: ۳۳۰

## تقویم تاریخ

۶ دِی

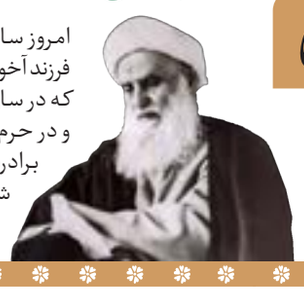

امروز سالروز درگذشت **آیت ا... میرزا احمد کفایی**، فرزند آخوند خراسانی و روحانی شیعه مشهدی است که در سال ۱۳۵۰ در ۸۹ سالگی، به دیدار حق شتافت و در حرم مطهر امام رضا(ع) در رواق دارالسعاده کنار برادرش میرزا مهدی خراسانی به خاک سپرده شد. او دوشادوش پدرش نقشی مؤثر در جنبش مشروطه داشت.

حکایت

## در ستایش قناعت

**صیّادی ضعیف را ماهیَ قوی به دام اندر افتاد، طاقت حفظ آن نداشت. ماهی بر او غالب آمد و دام از دستش در رُبود و برَفت.**

**شد غلامی که آبِ جوی آرَد ..... جویِ آب آمد و غلام ببُرد!**

**دام هر بار ماهی آوردی ..... ماهی این بار رَفت و دام ببُرد**

**دیگر صیّادان دریغ خوردند و ملامتش کردند که چنین صیدی در دامت افتاد و ندانستی نگاه داشتن. گفت: ای برادران، چه توان کردن؟ مرا روزی نبود و ماهی را همچنان روزی مانده بود. صیّادِ بی روزی در دجله نگیرد و ماهیَ بی اجل بر خشک نمیرد.**

گلستان سعدی

شوخی بی‌شوخی

## مسئولان همیشه بیدار، لطفا یکم بخوابید!

طنزپرداز
مهدی محمدی

ما تا الان فکر می‌کردیم تنها اتفاق شبانه که رخ می دهد گران شدن است. مثلا شبانه خودرو گران می شود، تعرفه بسته های اینترنت بیشتر می شود و... اخیرا متوجه شدیم برخی مشکلات اقتصادی، شب ها حل می شوند.

وزیر اقتصاد در اظهارنظری که اشک شوق را از چشمان دهک های پایین سرازیر کرد، فرمودند: «دولت به صورت شبانه روزی پیگیر حل مشکلات معیشتی مردم است.»

قبل از اینکه بخواهیم بابت باز کردن گره های معیشتی از دولت تشکر کنیم قصد داریم به یک سؤال که در صدم ثانیه پس از سخنان وزیر اقتصاد به ذهن دهک های یکم تا نهم رسیده است پاسخ دهیم.

سؤال: این گره هایی که هم روزها و هم شب ها باز می‌کنید، دقیقا کجاست؟ چون ما هر صبح که بیدار می شویم، می بینیم طناب معیشت دور گلویمان سفت تر شده است. نکند چون توی شب هم مشغول باز کردن گره ها هستند و نور کافی وجود ندارد، گره ها به جای باز شدن، بیشتر کور می شوند!

جواب: اولا سؤال فنی نیست و از روی شکم سیری و مغرضانه است. ثانیا برای مثال، همین خودرو کوییک را ببینید. اگر الان می بینید قیمتش نسبت به شهریور حدود ۲۰۰ میلیون تومان گران شده، این را مدیون همین بیداری های شبانه هستید. اگر خدای نکرده تیم اقتصادی دولت بعد از خوردن شام ساده و مسواک ساعت ۱۱ شب می خوابیدند و تا صبح پتو را روی سرشان می‌کشیدند، احتمالا در این سه چهار ماه قیمت کوییک به جای اینکه ۲۰۰ میلیون بیشتر شود، ۴۰۰ میلیون جهش می‌کرد!

در واقع این دوستان شب ها بیدار می مانند و با چنگ و دندان، افسارِ این اسب چموشِ تورم را کمی تا قسمتی می‌کشند تا فقط اندکی بالا برود. اینکه کوییک سه، چهارماهه فقط ۲۰۰ میلیون تومان گران شود، هنرِ مدیریتی می خواهد که فقط در بیداری های ساعت ۳ و ۴ صبح به دست می آید و نه در ساعات کار معمولی.

یا همین ماجرای لبنیات، ما چقدر ناسپاس هستیم که اعتراض می‌کنیم چرا شیر و ماست گاهی در دو هفته سه بار گران می شوند؟ آیا می دانید اگر وزرا و معاونان مربوط، شب ها چشمانشان را روی هم می‌گذاشتند، چه می شد؟ طبق مدل های دقیقِ اقتصادی، در صورت یک چرت کوچک مسئولان، لبنیات به جای دوهفته ای سه بار، روزی سه بار تغییر قیمت می داد. یعنی شما به نفعتان بود اول پنیر بخرید بعد نان سنگک چون وقتی نان سنگک را می خریدید تا به سوپرمارکت برسید، پنیرش گران شده بود!

اما حالا که دولت بیدار است، ما فقط یک روز در میان با قیمت به روز شده غافل گیر می شویم. این یعنی ثبات و مدیریتِ بحران در نیمه شب!

در پایان باید بگوییم ما نگران سلامتی شما مسئولان هستیم. این طور که شما از غصه ما خواب ندارید، می ترسیم خدای نکرده چشمانتان گود بیفتد و در جلسات هیئت دولت خوابتان ببرد.

خبرنگاران را هم که خودتان می دانید چطور افرادی هستند!

چهره روز

# «اللهیار» نام دیگر پهلوانی

**برای اللهیار بارانی، نوجوان شجاع و فداکار ایرانی که ۶۰ نفر را که در سیل هرمزگان گرفتار شده بودند نجات داد**

تصویرسازی بر اساس ماجرای فداکاری اللهیار بارانی و با ایده پردازی شهرآرا توسط هوش مصنوعی ساخته شده است

**غلامرضا بنی‌اسدی** | ما ایرانی هستیم. این را نه از سر شعار، که از سر شمارش شواهد می‌گوییم. شواهدی زنده، راه‌رونده، نفس‌دار. شواهدی که هنوز هم وقتی کارد به استخوان می‌رسد، بی‌دعوت و بی‌ادعا خودشان را می‌رسانند. ایران، مامِ میهنی است که زادن پهلوان برایش عادت است، نه اتفاق. قهرمان در این جغرافیا کمیاب نیست. فقط گاهی دیده نمی‌شود، تا آن لحظه‌ای که باید دیده شود. قهرمانان ما بر زمین راه می‌روند، اما عمود بر آسمان‌اند. قامتشان را نه دوربین بالا می‌برد و نه موسیقی حماسی. همین که هستند، پهلوانی شکل می‌گیرد. ما قهرمان را در خیال نمی‌سازیم، در پرده سینما جعل نمی‌کنیم، در رمان خلق نمی‌کنیم، ما اگر بخواهیم فیلم بسازیم، باید دوربین را ببریم سرِ کوچه، به حاشیه شهر، به روستا. قصه‌ها همین جا راه می‌روند. فقط باید بلد باشیم دیدن را. خیابان‌های شهر و کوچه‌های روستاهای ما هیچ‌وقت از عبور جوانمردان خالی نیست. فقط بعضی وقت‌ها شلوغیَ روزمرگی، چشممان را از دیدنشان محروم می‌کند، اما نوبت که برسد، خودشان را ظاهر می‌کنند. جنگ باشد یا حادثه، بلا باشد یا ابتلا، فرقی نمی‌کند. ایران همیشه برگ برای رو کردن دارد. از حسین فهمیده که تاریخ را با یک نارنجک تکان داد، تا علی لندی که آتش را به جان خرید تا انسان بماند، تا جوانانی که پای لانچرها، مردانگی را نه تعریف، که تفسیر کردند. و حالا، این «تا» ادامه پیدا کرده است. رسیده‌ایم به امروز. به جنوب. به سیلاب. به شبی که آب، قصد بلعیدن همه‌چیز را داشت. به نامی که شاید تا دیروز فقط شناسنامه‌ای بود، اما امروز شاخص است: «اللهیار بارانی». نوجوانی بلوچ. غیرتمرد. از همان‌ها که هنوز معنی «باید» را بلدند. اللهیار، کتاب حماسه را ورق نزد، یک فصل تازه به آن اضافه کرد. «نوجوان- قهرمانی» که شاهکار بود و شاهکار کرد، نه در قاب جشنواره، که در دل شب، وسط سیلاب، وقتی جان شصت انسان بند شده بود به یک تصمیم. کلیپی که از او دست به دست شد، گزارش نیست، بیان است. تبیینِ صادقانه یک حماسه. با همان لهجه دل‌نشین محلی، بی‌هیچ ادعایی، قصه‌ای را می‌گوید که اگر روی پرده سینما می‌دیدیم، می‌گفتیم اغراق است، اما اینجا، اغراق جایی ندارد. همه‌چیز واقعیَ واقعی است. نه جلوه ویژه‌ای در کار بوده، نه بدل‌کاری، نه تمرین قبلی. سیلاب آمده بود و راهی نمانده بود. خانه‌ها در حال تسلیم بودند و شب، شبِ بی‌رحمی بود. اللهیار می‌گوید رفت سراغ قایق، تنها امید. طناب قایق زیر فشار آب سفت شده بود. چاقو نداشت. اینجاست که قهرمان از دلِ نداشتن زاده می‌شود. با سنگ، طناب را برید. همین. ساده، اما به قیمت همه‌چیز. او که قایق‌رانی را در رکاب بزرگان روستا آموخته بود، موتور را با هزار زحمت روشن کرد. در تاریکی و تلاطم، راه ساخت. با طناب، مسیر امن کشید میان خانه‌های سیل‌زده. بارها رفت و برگشت. هر بار، دل به خطر زد. مرگ یک قدم آن‌طرف‌تر ایستاده بود و اللهیار، یک قدم این‌طرف‌تر، طرف زندگی. شصت نفر را بیرون کشید. شصت جان را. این عدد، عدد نیست، گواهی‌نامه است. گواهی اینکه هنوز هم می‌شود سر را بالا گرفت. اینکه هنوز هم این خاک، سرمایه‌ای دارد که نه تحریم می‌شود و نه مصادره. اگر دنیا تکنولوژی را از ما دریغ کند، ما با فناوری شجاعت کار را جلو می‌بریم. چیزی که در هیچ آزمایشگاهی ساخته نمی‌شود. چیزی که آن‌ها ندارند. و ما داریم، به وفور. اللهیار بارانی، فقط یک نام نیست، یادآوری است.

یادآوریِ اینکه ما ایرانی هستیم. و این، هنوز هم یعنی خیلی چیزها. ما خیلی چیزها داریم که ما را متمایز و ایرانمان را ممتاز می‌کند. خیلی چیزها که هرگز تحریم نمی‌شود. ما از میدان جنگ تا عرصه زندگی، شاهکار خلق می‌کنیم. جنگ دوازده‌روزه و سیلاب هرمزگان، گواه عینی این حقیقت است که ایرانی ناممکن‌ها را ممکن می‌کند. اللهیار بارانی شرح اسم خویش شد. باران رحمت که خدایاری را در یاری خلق خدا، ثبت دفتر پهلوانی کرد.

اول شخص

# رؤیاپرداز پرده نقره‌ای

**هم‌زمان با زادروز اوانس اوهانیانس و فرارسیدن ایام کریسمس یادی کرده‌ایم از این هنرمند ارمنی فقید مشهدی، که نخستین کارگردان سینمای ایران بود**

تصویر اوانس اوهانیانس-نخستین کارگردان سینمای ایران که با هوش مصنوعی بازسازی شده است

**مریم شیعه** | زمستان اوایل دهه ۱۳۱۰ است و در سینما مایاک تهران، «اوانس اوهانیانس» مرد ارمنی و ایرانی با کت تیره و سبیل مرتب، پشت دوربین ایستاده و دارد آخرین راش های فیلمی را می بیند که قرار است نامش را در تاریخ سینمای ایران ماندگار کند، «آبی و رابی» نخستین فیلم بلند داستانی سینمای ایران است. روی پرده دو پیکر نامتعارف مدام ظاهر می شوند. یکی لاغر و دراز، دیگری کوتاه و چاق. «آبی» و «رابی» در اصل دو هنرجوی جوان مدرسه بازیگری اوهانیانس اند، محمد ضرابی و غلام علی سهرابی. اوهانیانس با بازی با سه چهار حرف آخر اسمشان، از «ضرابی» و «سهرابی» این دو شخصیت را ساخته است. نام هایی که به اندازه خود فیلم، فانتزی و بازیگوش اند. فیلم صامت است. صدایی از پرده نمی آید اما در سالن، خنده تماشاگران جای دیالوگ ها را پر می کند. در یکی از اپیزودها، آبی لیوان لیوان آب می خورد و رابی است که شکمش باد می کند. در سکانسی دیگر، یکی زیر غلتک جاده صاف کن له می شود و روی پرده به صفحه ای تخت تبدیل می شود. دیگری با پتک روی سرش می کوبد و آن بدن له شده ناگهان کوتاه و پهن می شود. این جنس شوخی بدنی و اغراق شده، مستقیم از کمدی دوگانه های دانمارکی «پت و پاتاشون» آمده است. همان فیلم هایی که اوهانیانس در روسیه و قفقاز دیده و حالا دارد نسخه ایرانی از آن ها می سازد. شاگردانش علاوه بر بازیگری، ژیمناستیک، بوکس، عکاسی و تکنیک های بازی جلوی دوربین را هم یاد می گیرند. آن ها طرح های داستانی شان را می آورند و اوهانیانس از دل آن ها فصل های مختلف «آبی و رابی» را کنار هم می چیند. در سالن مایاک، اولین اکران خصوصی برای روزنامه نگارها و مقامات دولتی برگزار می شود و همه چیز خوب پیش می رود.

او پیش از ساخت فیلم، شرکت «پرس فیلم» را تأسیس می کند. تا آبی و رابی، فقط یک تجربه شخصی نباشد، بلکه شروع یک صنعت در دل ایران باشد. نسخه یگانه فیلم دو سال بعد در آتش سوزی سینما مایاک می سوزد و از «آبی و رابی» جز چند عکس و روایت، چیزی باقی نمی ماند.

### از مشهد تا دهلی

متولد مشهد است. شهری که در نوجوانی پای دستگاه نمایش آن می نشیند و حلقه فیلم را در نخستین سالن سینمای شهر می چرخاند و برای تماشاگران مشهدی، تصاویر لرزان و تازه وارد سینما را روی پرده می اندازد. اصالتش به قفقاز و روستای «توغ» برمی‌گردد. فرزند خانواده ای ارمنی است که در جوانی، به مدرسه سینمایی مسکو می رود. وقتی به ایران بازمی‌گردد، مدتی در مشهد است و بعد در ۱۳۰۸ همراه دختر خردسالش «زیما» راهی تهران می شود. در مدرسه پلیس استخدام می شود و هم زمان، با دقت جامعه تازه اش را نگاه می‌کند. روحانیونی که به سینما بدبین اند، روشن فکرانی که شیفته اروپا هستند، جوانانی که دنبال شغل اداری اند و کسانی که هنوز اعتماد ندارند سرمایه شان را در چیزی به نام «سینما» خرج کنند. او آموزش را در «مدرسه آرتیستی سینما» و در یکی از سالن های لاله زار شروع می‌کند و بیش از سیصدنفر برای حضور در مدرسه اش نام نویسی می‌کنند. بعد از موفقیت نسبی آبی و رابی، به دنبال آشتی سنت و سینما می رود. «حاجی آقا آکتور سینما» را می سازد، روایتی از یک مرد بازاری مذهبی که با سینما دشمنی می‌کند و در نهایت، وقتی خودش را روی پرده می بیند و مردم برایش کف می زنند، نرم می شود و اجازه می دهد دختر و دامادش بازیگر شوند.

### مرگ مبهم و میراث روشن

در سال های جنگ جهانی دوم، در کلکته و بمبئی بود. سپس به ایران بازگشت. نام «رضا مژده» را برای خودش انتخاب کرد و می خواست گذشته را پشت سر بگذارد. از سینما فاصله گرفت و در تهران مطبی برای درمان طاسی، با آنچه از طب سنتی هند آموخته بود راه اندازی کرد. در میانه دهه ۱۳۳۰، پروژه فیلمی به نام «سوار سفید» را آغاز کرد، اما از آنجا که سرمایه ای جذب نشد و فیلم نامه آن قدرها محکم نبود، پروژه ناتمام ماند. در همین سال ها، در مصاحبه ها از اختراع «هواپیمای ایرانی»، «اتوبوس پرنده» و «بشقاب پرنده» هایی حرف زد که قرار بود با سرعت بالا مسافر جابه جا کنند. ادعاهایی که برای برخی جذاب و برای بسیاری سوژه طنز بود. سرانجام در تیر ۱۳۴۰ ماجرا به شکلی کاملا زمینی تمام شد. اداره دارایی تهران متوجه شد او بابت اختراعات و فعالیت های پزشکی مالیاتی نداده و برگه بدهی سنگینی، حدود ۶۰ هزار تومان برایش فرستاد. طبق یک روایت، او پس از دیدن این برگه دچار سکته مغزی شد و در بیمارستان درگذشت، در روایت دیگری، پسرش مدعی بود او را مسموم کرده اند و همسر دومش هم بعدها گفت که او پس از درگیری با شریک مطبش دچار سکته شد و مرگ او برای همیشه مبهم باقی ماند. اما میراثی که برای سینمای ایران باقی گذاشت، روشن است.

پوستر فیلم صامت «آبی و رابی»، با بازی محمدخان ضرابی و غلامعلی خان سهرابی‌فرد که نخستین فیلم بلند ایرانی است.

### تنها فیلم بازمانده سینمای صامت ایران

«حاجی آقا آکتور سینما» دومین فیلم بلند ایرانی و دومین فیلم سینمایی به کارگردانی آوانس اوهانیانس است که به مدت چهار روز از چهارشنبه ۱۱ بهمن تا شنبه ۱۴ بهمن ۱۳۱۲ در تهران اکران شد.

این فیلم سیاه و سفید و صامت تنها فیلم صامت و نخستین فیلم بازمانده از سینمای ایران محسوب می شود. حبیب ا... خان مراد و آسیا قسطانیان بازیگران اصلی «حاجی آقا آکتور سینما» هستند.